

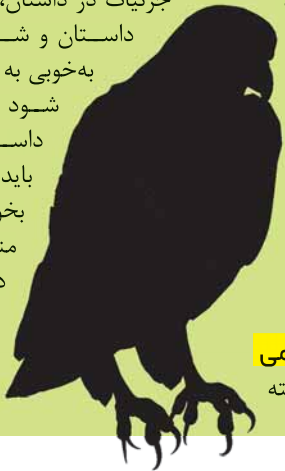


قاصدک‌های جوان



پرنده

بودی یک مطلب علمی را به صورت داستانی مطرح کنی تا این پیام را برسانی که باید بعضی چیزهای کوچک را برای رسیدن به هدف‌های بزرگ‌تر کنار گذاشت. می‌خواهم این نکته را به تو بگویم که کار قصه و داستان، دادن پیام اخلاقی نیست. اگر هم نویسنده می‌خواهد در ضمن داستان پیام اخلاقی برساند باید این پیام را چنان لابه‌لای تکنیک‌های داستانی پنهان کند که مخاطب متوجه نشود این داستان به قصد رساندن فلان پیام اخلاقی نوشته شده است. پرداخت داستانی در نوشته تو ضعیف بود. پرداخت داستانی؛ یعنی توجه به جزئیات در داستان، جزئیات صحنه داستان و شخصیت‌ها باید به خوبی به تصویر کشیده شود تا مخاطب در داستان غرق شود. باید بیشتر داستان بخوانی و بنویسی. منتظر آثار خوب دیگری هستیم.



پیر شده بود و کند. دیگر نمی‌توانست چیزی را شکار کند. انتخاب دیگری نداشت. یا باید می‌مرد یا... غاری مناسب پیدا کرد، جایی دنج، اما مخوف. جایی که سخت‌ترین مرحله زندگی‌اش را باید در آن می‌گذراند. نگاهی به پرهایش انداخت، گرد این سال‌ها رویشان نشسته بود. نفس عمیقی کشید و اولین پر را کند. درد را در وجود رنجورش حس کرد، چاره‌ای نداشت. بقیه پرها را نیز کند. مدتی بعد در کنارش کپه‌ای پر بود و بر بدنش هیچ... روزها گذشت و او پره‌های جدید، منقار خوش‌فرم و چنگال‌های تیزی درآورد که فقط با از دست دادن دردناک آن اعضای قبلی می‌توانست به آنها برسد، عقاب قصه ما می‌توانست همان موقع در خواری و غفلت بمیرد، ولی او با این کار و صبر برای رشد اعضای جدید، چند دهه به عمر خود افزود و مرگ را در دیداری دیگر ملاقات کرد.

دوست خوبم، پردیس قاسمی

داستان زیباییات را خواندم. خواسته

دوست خوب، کیمیا روحانی

نوشته نثرگونه‌ات را خواندم. توصیف زیبایی از طبیعت و پاییز کرده‌ای. نوشته‌ات هنوز به شعر سپید تبدیل نشده است. درست است که شعر سپید وزن و قافیه ظاهری ندارد، اما آهنگ و موسیقی در کلام شعر سپید وجود دارد که آن را از نثر جدا می‌کند. با خواندن شعرهای سپید خوب می‌توانی به این آهنگ درونی کلام پی ببری. بیشتر بنویس و بیشتر بخوان. برایت آرزوی موفقیت دارم.

پاییز

پاییز آمده است
به آسمان می‌نگرم
چه بغض آلود پاسخم می‌دهد
دیگر تحمل نمی‌کنند
نم‌نم اشک‌هایش همه را می‌لرزاند
تن برهنه زمین را از سرما
ساقه گلی را از شعف و ما را از غم
صدای خش‌خش برگ‌ها زیر پایم گویی فریاد می‌کشند:
هیچ‌گاه مغرور نشو، ما زمانی سقوط می‌کنیم که فکر می‌کنیم
طلایی شده‌ایم...





رشد


نامه برقی

این دفعه هم نامه‌های برقی زیادی از شما دوستان داشتیم. باور ندارید؟ می‌خواهید قبض برقمان را نشانتان بدهم؟! **احمد رضایی از گیلان** نوشته بود که جلد مجله‌تان به اندازه مجله‌های دیگر جذابیت ندارد، ولی صفحات طنزتان ترکانده. دست شما درد نکند که هم تعریف می‌کنید هم انتقاد. خیلی خوشمان آمد. اصلاً عکست را برایمان بفرست شماره بعد بزنیم روی جلد.

ابراهیمی از شیراز نوشته من هم می‌خواهم وارد فیلم‌سازی شوم چه کار کنم؟ ما هم فقط یک راه چاره برایش داریم. می‌گوییم: خوب برو فیلم بساز اینکه دیگر سؤال ندارد.


دوستانی هم برای ما مطلب از اینترنت گرفته و فرستاده بودند. خدمت این دوستان عرض کنم که ما خودمان با جست‌وجوی اینترنتی و سایت گوگل آشنایی داریم. مرحمت عالی زیاد.

پیامک‌های کال

هنوز شماره پیامک مجله راه نیفتاده پیامک‌های زیادی از شما دریافت کردیم که بعد از تقدیر و تشکر از مجله خواسته بودید شماره پیامک مجله را اعلام کنیم. چی؟ چرا می‌خندیدیم؟ ما هم داریم به‌همین می‌خندیم که ما شماره پیامک نداده، شما به کجا پیامک فرستادید؟! 

خلاصه به‌زودی قرار است یک شماره پیامک پر قدرت راه بیندازیم که ظرفیت دریافت پیامک‌های بی‌شمار شما را داشته باشد. با این حال که هنوز شماره پیامک نداریم از رو نمی‌رویم و منتظر پیامک‌های شما هستیم.

پیغام درگیر

احمد اسماعیلی: چقدر کار خوبی می‌کنید که عکس‌های جشنواره عکس رشد را پشت جلد مجله چاپ می‌کنید. اگر ما هم عکس بفرستیم چاپ می‌کنید؟ 

پاسخگو: بعله. از قدیم گفته‌اند کور از خدا چه می‌خواهد؟ یک

عکس خوب. عکس‌های خوب شما را از فضای مدرسه و شهرتان با افتخار پشت جلد مجله چاپ می‌کنیم. تازه ممکن است روی جلد هم چاپ کنیم. خدا را چه دیدید.

خانم ناشناس: درباره اتفاقات تحریریه مجله هم گزارش بنویسید؛ مثلاً اسامی واقعی بزرگی، سر به هوا یا البور توریست را لو بدید.

پاسخگو: چشم حتماً. آخر اگر می‌خواستیم اسم واقعی‌شان را لو بدهیم که اسم مستعار نمی‌گذاشتند روی خودشان بچه‌های مردم. فقط یک راهنمایی می‌توانم بکنم اول اسم یکی از آنها امیر است. این هم از راهنمایی. بیشتر از این کنجکاوی نکنید برای روحیه‌تان خوب نیست.

ناشناس: فوت. فوت.

پاسخگو: بی‌کاری؟ مردم آزار. چرا زنگ می‌زنی فوت می‌کنی؟ اگر دوست داری با ما حرف بزنی، ولی رویت نمی‌شود این دفعه زنگ زدی دو تا فوت پشت‌سرهم بکن بعد یک فوت. ما خودمان می‌فهمیم که تویی.

فائزه خرسند / فارس

فرار خاموش باش می‌خواهم فریاد باد را گوش دهم زوزه روباه به من آرامش می‌دهد در این تاریکی برق چشمان جغد به من قوت می‌بخشد دلم می‌خواهد با دم شیر بازی کنم نمی‌دانم سلطان جنگل کجاست به گمانم او هم از این سردی‌ها با تمام شجاعتش فرار کرده است دلم می‌خواهد مانند ماری به دور خود بیچم دلم می‌خواهد مانند کاکتوس خاردار باشم تا کسی به من نزدیک نشود دلم می‌خواهد از دنیایی که در آن آدمیزاد است فرار کنم دلم با حوا بودن را می‌خواهد خدایا تو چاره‌ای

دوست خوبم، فائزه خرسند

نوشته‌ات را خواندم. نمی‌دانم نام شعر روی آن بگذارم یا نشر ادبی. درون‌مایه آن ناامید و مأیوس بود. در شعر باید از امیدواری‌ها و روشنی‌ها سخن بگویی.

شعری می‌تواند تأثیرگذار باشد و برای مخاطب شیرین و دلنشین که زیبایی‌های زندگی را ببیند و به مخاطب نشان دهد. جهان ما زیباست، وظیفه هنرمند هم بازنمایی این جهان زیباست.

یأس و تیرگی در شعر بسیاری از شاعران وجود دارد، اما این شعرهای روشن و امیدوار و شاد هستند که در ذهن مردم می‌مانند و مخاطب را از خوشی لبریز می‌کنند.

عینک بدبینی‌ات را به آب روشنی و شادی بشوی. منتظر شعرهای شاد و امیدوارانه‌ات هستیم.